

دوران کودکی فاطمه زهرا (ع) همزمان با یکی از پرشکوه‌ترین دوره‌های تاریخ ادیان، تاریخ انبیاء و کل تاریخ بشریت است. چرا که وقتی آن نور چشم پیامبر و سرور بانوان عالم چشم به جهان گشود، زمانی بود که دوران رسالت پدر بزرگوارش تازه آغاز گشته بود و می‌رفت تا جهان را فروپوشاند و زمان و مکان را درنوردد و تا صبح قیامت پرتوافشانی کند و درست به همین دلیل همزمان بودن دوران کودکی فاطمه (ع) با چنان برهه‌ی عظیمی از تاریخ است که می‌بینیم سنین کودکی آن میوه‌ی دل پیامبر، با دردها و رنج‌ها و مرارت‌های بسیار نیز توأم است. زیرا وی در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که آقای خانه از سوی خداوند متعال به آقایی و سروری تمام جهان بشریت برگزیده و مبعوث شده بود و همین امر موجب گشته بود که آقای آن خانه و سرور عالمیان مورد حقد و حسد و خشم و کینه‌ی گروهی از نابکارترین و سیاه‌دل‌ترین مشرکین و کفار زمان قرار گیرد. آری وقتی رسول خدا مورد خشم و کینه‌ی دشمنان قرار داشت، وقتی که دشمنان، تمامی پیروان و یاران و دوستان او را نیز از آزار و اذیاء در امان نمی‌گذاشتند، پیداست که خانواده‌ی آن بزرگوار نیز از آن همه رنج و عذاب مصونیت نداشت و در این میان شاید بتوان گفت که طفل خردسال پیامبر، به دلیل همان طفولیت و حساسیت روحی، سنگینی، بار عذاب و اذیاء مشرکین و کفار را بیش از دیگران بر شانه‌های لطیف و شکننده‌ی خود احساس می‌کرد.

با این همه، آشکار است که فاطمه (ع) از همان آغاز طفولیت همزمان با رشد و شکوفایی آئین عالمگیر اسلام، ناظر آن همه تلاش‌ها و کوشش‌های پرثمر پدر گرامی و فداکارش و شاهد همراهی‌ها و ایثارگریهای مادر رنج‌دیده و وفادارش بوده است. آن طفل خردسال، با چشم خود می‌دید و با احساس لطیف کودکانه‌اش درمی‌یافت که پدر و مادر بزرگوارش چگونه با آن همه مشکلات عظیم روبرو می‌گردند و با چه اتکاء و اتکال بی‌مانندی به عنایات الهی در برابر مصایب ایستادگی می‌کنند، و با چه روحیه‌ی پرتوان و قلب سرشار از امید و شوق و نشاطی حل معضلات و گرفتاریهای مسلمانان زجر دیده، با جدیت و تلاش گام برمی‌دارند در هر گام به شاهد موفقیت نزدیکتر می‌شوند.

در آن دوران، هم پیامبر گرامی و خانواده ی ارجمندش و هم تمامی مسلمین و یارانش، از هر طرف مورد تهاجم دشمنان مشرک قرار داشتند. مشرکین به انواع گوناگون، مسلمانان را آزار می دادند، شکنجه می کردند، زیر ضربه های تازیانه می گرفتند زخم می زدند، از خانه و کاشانه خود می راندند، در محاصره ی اقتصادی قرار می دادند و در مجموع جان و مال مسلمانان از سوی دشمنان در امان نبود. و فاطمه (ع) نیز در اوج آن تلخی ها و مشکلات، با وجود خردسالی، تمام آن حوادث رنج آمیز و مرارت های طاقت سوز را می دید و لمس می کرد. آوای دردناک و ناله های سینه سوز مسلمین مستضعف را که روی صخره های سوزان عربستان به این سوی و آن سوی کشیده می شدند، با گوش جان می شنید. ولی دریغاکه نمی توانست پدر بزرگوار خود و یاران اسلام را یاری دهد و از آن همه رنج و تلخی رهایی بخشد. از این رو، رام و خاموش، تماشاگر تمام آن صحنه های دردناک بود و از درد و بی تابی به خود می پیچید. او آن همه ناراحتی ها و شدت فشارها را بر دوش جان پدر احساس می کرد، و روح حساس و ظریفش متأثر و متألم می شد، حال آن که مجال و توان فریاد کشیدن هم نداشت. همه ی دردها را به درون سینه می ریخت و بغضهای گلوگیرش را فرومی خورد و دم بر نمی آورد. فقط گاهی شبها که از صدای ناله و ضجه کودکان گرسنه و آوای دردآلود بیچارگان و مستضعفان بیدار می ماند، چشم به ستاره های آسمان شفاف عربستان می دوخت و در عالم کودکی اشک می ریخت .

او در آن سنین طفولیت و شکنندگی، رنج همه ی مسلمین و محرومین را می دید، و بالاتر از همه رنج پدر بزرگوارش را که به تنهایی بیش از همه در رنج بود و غیر از دردهای خود، بار غم دیگران را نیز بر دل می گرفت و بر دوش می کشید. پدر عالیقدرش را می دید که چگونه یکی از نابکاران حیوان صفت قریش، مشت های خود را پر از خاک و خاکروبه و زباله و آلودگی کرده و بر سر و صورت نورانی او می پاشید و چهره ی زیبا و قامت رعنائیش را آلوده می ساخت و آنگاه آن دختر خردسال و نازک دل و مهربان، پدر را در آغوش می کشید و در حالی که اشک در چشم و بغض در گلو داشت، با دستهای کوچک و ظریفش آن آلودگی ها را شستشو می داد و سر و صورت پدر را پاک می کرد. آری این صحنه ها را می دید و از شدت تأثر اشک در چشمانش حلقه می زد و به یاد مادر تازه درگذشته اش می افتاد و دلش آتش می گرفت، اما با اینهمه سعی داشت پدر، این حالت را نبیند و رنج و دردش افزون تر نشود .

ولی پدر، که همه چیز برایش روشن و آشکار بود، رنج دختر کوچک را می دید و با آن لحن آسمانی و صدای زیبا و پر طنین که فرشتگان آسمان برای شنیدنش صف می بستند، دختر خردسال و مهربان را

دلداری می داد و می گفت: دخترم! گریه نکن و غمگین مباش خداوند یار و یاور تو است و سرانجام فتح و پیروزی عطا خواهد کرد.

بلی، دوران کودکی فاطمه (ع) بدین گونه می گذشت. آن صدمه ها و لطمه های روحی، دختر خردسال را به تحمل رنج و درد عادت می داد و توان و مقاومتش را می افزود و چون فولاد آبدیده اش می کرد. و از سوی او می پرورانید، باعث می شد که نیروی صبر و استقامت و پایداری اش هر چه بیشتر تحکیم یابد. و از آن جا که دوران کودکی او همزمان با بحران مشکلات تبلیغی پدر بزرگوارش رسول الله (ص) بود، اما در جریان این بزرگتر شدن، چه رنج های عظیمی را می دید و تحمل می کرد، فقط خدا می داند و بس ...

در آن زمان پیامبر اسلام، از طرف قریش، هر روز با مشکلات جدیدی روبرو می شد. هر روز با مسایل حاد اقتصادی و فکری تهدید می گشت و مشرکین بر سر راه او، و در ارتباط با دعوت عظیم تاریخ ساز و جهان شمول وی، موانع و مخاطرات تازه ای ایجاد می کردند. فاطمه (ع) هنوز کودکی بیش نبود که گاهی می دید دشمنان قسم خورده ی اسلام در تعقیب جدی پدرش هستند و قصد جان عزیزش را دارند. گاهی می دید که در ابراز کینه و دشمنی، دنائت و پستی را به جایی می رساندند که وقتی پیامبر مشغول تلاوت قرآن و سجده بر درگاه الهی بود، شکمباره و أمعا و احشای گوسفندی را بر اندام و لباس تمیز او می افکندند، و آنگاه او اشک می ریخت و با دستان کوچکش آنها را از لباس پدر پاک می کرد. سپس در حالی که قلب پر عطوفتش مالا مال از درد و اندوه بود، خود را خسته و کوفته به خانه می رسانید و در گوشه ای خلوت، اشک بر دامن می افشانید تا کسی او را گریان نبیند. روز دیگری مشاهده می کرد که خانواده اش و یاران پدرش، از خانه و کاشانه ی خود رانده می شوند و با اتکای به خداوند و به خاطر هدف متعالی خود همه رنجها را به جان می خرنند و دم نمی زنند. آری او می دید که مسلمین رنج دیده، سه سال و اندی در آن دره ی محدود و در آن تنگنای اقتصادی و اجتماعی اقامت می کنند بی آنکه کمترین سستی و فتوری در اصول اعتقاد و ایمان پایدارشان ایجاد شود ...

و سخت تر و تلخ تر از همه آن که هنوز بیش از چندین بهار از عمر مبارکش سپری نشده بود که ضربه ی بزرگ روحی بر او وارد آمد و مادر مهربان و تنها مونس شب های تاریک و دردآلودش را از دست داد... در اینجا بود که غمی سیاه و اندوهی جانکاه سایه ی هولناک خود را بر وجود مبارک فاطمه (ع) افکند و او را با سختی ها و مرارت ها و ناراحتی های روحی، همدم و همراه ساخت ...

